

# اسطوره‌ها و آدم‌ها

پرداختن به نیمه‌های تاریک و روشن روح بشر، یعنی نیروهای خیر و شر و همچنین فلسفه خلقت، وجود خدا و ایمان، از دیر باز مورد توجه انسان‌ها بوده‌است. اما آیا تفریح و وسایل سرگرمی همچون سینما می‌تواند به عنوان نوعی تجربه مذهبی به چنین مفاهیم عمیقی پردازد؟

امروز، لوکاس که در ۱۰ سالگی از وجود مذاهب بی‌شمار دربارهٔ "یک خدا" متعجب بود، به فهم روشن‌تری از وحدانیت خدا رسیده و در پی طرح موضوعات مذهبی در قالب مدرن‌ترین سبک بیانی، یعنی سینماست.

گفت‌وگوی زیر میان بیل مایرز، روزنامه نگار و جرج لوکاس، کارگردانی که با ترفندهای سینمایی خود، در زمینه فرهنگ، فن‌آوری‌های رایانه‌ای و نیز اقتصاد صنایع فرهنگی، جریان ساز بوده انجام شده‌است. موضوع اساسی این گفت‌وگو جنگ ستارگان، تهدید شیخ، معنای Force و خداشناسی است.



لوکاس: [با خنده] این که بیش‌تر شیاطین شاخ دارند. مایرز: آیا استفاده‌ای که از رنگ سرخ کرده‌اید، نمادی از آتش جهنم است؟

لوکاس: بله. این نمادی است که در مورد امپراتور و فدایی‌هایش به کار بردم. به اعتقاد من، رنگ سرخ رنگ خشنی است. شیطان هم موجود خشنی است.

مایرز: آیا دارت ماثول ترکیبی از آن چیزی است که طی تحقیقاتتان یافتید، یا فقط محصول قدرت تخیل و تجربه شما است؟

لوکاس: اگر بخواهید نمادی از شیطان بسازید، ناچارید به اعماق ضمیر ناخودآگاه بشر در طول تاریخ رسوخ کنید و نمادهایی را بیرون بکشید که با آن چه می‌خواهید نشان دهید، سازگار باشد.

مایرز: با دیدن دارت ماثول، چه احساسی پیدا می‌کنید؟

لوکاس: ترس. آدم جرأت نمی‌کند در کوچه تنگ و تاریکی با او روبه‌رو شود. اما او نفرت‌انگیز نیست. دارت ماثول هیولایی است که دل و روده کسی را بیرون نمی‌کشد اما باید از او ترسید.

مایرز: آیا می‌خواستید دارت ماثول برانگیزنده همان احساسی باشد که دارت ویدر بود؟

لوکاس: همین‌طور است منتها به شیوه‌ای متفاوت. دارت ویدر موجودی نیمه ماشینی، نیمه انسان بود و به همین خاطر تا حد زیادی انسانیت خود را از دست داده بود. پایاها و بازوهایش مکانیکی و دستگاه تنفس به او وصل بود. این یکی آدم کاملی

بیل مایرز: زمانی جوزف کمپبل گفت که هر نسلی باید همه اسطوره‌ها و اساطیر بزرگ را از نو زنده کند. آن چه که او گفت همان کاری است که شما با جنگ ستارگان می‌کنید. شما این داستان‌ها را می‌گیرید و با مدرن‌ترین سبک بیانی، یعنی سینما، بازگو می‌کنید. آیا این کار را آگاهانه انجام می‌دهید؟ یا آن که منظورتان فقط ساختن یک فیلم خوب حادثه‌ای است؟

لوکاس: در مورد جنگ ستارگان باید بگویم که من آگاهانه تصمیم به خلق مجدد اسطوره‌ها و مضامین کلاسیک اساطیری گرفتم. می‌خواستم با استفاده از این مضامین، به مسائل امروزی پردازم. طی تحقیقاتم به این نتیجه رسیدم از ۳۰۰۰ سال پیش به این طرف، مشکلات ما فرقی نکرده‌است. منظورم آن است که از لحاظ احساسی زیاد فرق نکرده‌ایم.

مایرز: در تهدید شیخ، آن که مرا مسحور خود کرده دارت ماثول است. دیدن او مرا به یاد لوسیفر در «بهشت گمشده» میلتون یا شیطان در «دوزخ» دانته می‌اندازد. او شیطان دیگر است - اما با خصایص قدرت‌مند انسانی.

لوکاس: درست است، سعی من بر این بود که آدم دیگری را پیدا کنم که بتواند با دارت ویدر، که امروزه یکی از مشهورترین شخصیت‌های اهریمنی است، برابری کند. بنابراین به مظاهر مختلف شیطان رجوع کردیم. نه فقط آن‌هایی که در مذهب مسیحیت وجود دارد، بلکه مذهب هندو و سایر نمادهای مذهبی و همین‌طور اهریمنان اسطوره‌های یونانی.

مایرز: از همه این تصاویر چه چیزی دستگیرتان شد؟



است. با آن که می‌خواستم او بیگانه به نظر برسد اما آن قدر هم ظاهر انسانی داشته باشد تا بشود با او احساس نزدیکی کرد.

مایروز: او یکی از خود ما است؟

لوکاس: بله، او اهریمن درون ما است.

مایروز: آیا می‌دانید، در قسمت آینده، چه چیزی باعث

استحاله آنانکین اسکای واکر می‌شود؟

لوکاس: بله می‌دانم. در این اپیزود برای آن زمینه‌سازی

شده است. فیلم در اصل به نیمه‌های تاریک و روشن روح

انسان می‌پردازد که هر یک نشان دهنده شفقت و طمع هستند.

طمع، یعنی به دست آوردن و صاحب شدن و داشتن هر چیز

و دل ننگدن از آن‌ها؛ نقطه مقابل شفقت، یعنی ایثار است.

این‌ها دو نیمه روح آدمی - نیروی خیر و نیروی شر - هستند.

این‌ها ساده‌ترین بخش یک ساختار پیچیده کیهانی هستند.

مایروز: به نظر من، برای تماشاگر پذیرفتن این که آنانکین

اسکای واکر معصوم، باعث تمام اتفاقاتی است که می‌دانیم

بعدها رخ می‌دهد، خیلی سخت باشد. وقتی به هیتلر فکر

می‌کنم دلم می‌خواهد بدانم در سن ۹ سالگی چطور به نظر

می‌رسید.

لوکاس: آدم‌های زیادی مثل او وجود دارند. و این چیزی

است که باعث حیرتم می‌شود. چه چیزی در مغز انسان وجود

دارد که او را قادر می‌سازد تا به همان اندازه بد باشد که آدم‌های

گذشته و حال بوده‌اند؟

مایروز: شما مدت زیادی است که درباره این موضوع تحقیق

می‌کنید. آیا به نتیجه‌ای هم رسیده‌اید؟

لوکاس: نه، تصور می‌کنم علت اصلی این باشد که شما بعضی

کارها را انجام می‌دهید و بعد انجام آن اعمال را نزد خود انکار

می‌کنید. اگر مردم می‌نشستند و صادقانه به خود و نتایج اعمالشان

فکر می‌کردند، ممکن بود زندگی کاملاً متفاوتی را در پیش بگیرند.

یکی از مضامین اصلی فیلم **تهدید شیخ** درباره موجودات زنده‌ای

است که می‌فهمند باید به خاطر منافع متقابل شان زندگی کنند.

مایروز: آیا بالاخره این موضوع را پذیرفته‌اید که مردم از

فیلم‌هایتان چیزهایی استنباط می‌کنند که در آن‌ها مطرح نکرده‌اید؟

لوکاس: بله، این موضوع سرگرم می‌کند. ضمن آن که برایم

خیلی جالب است، به ویژه در مورد دانشگاہیان که اثری را به

دست می‌گیرند و آن را به شکل‌های مختلفی تعبیر و تفسیر

می‌کنند. بعضی از آن‌ها خیلی عمیق و برخی دیگر بسیار دقیق

هستند. اگرچه، اکثر آن‌ها محصول قدرت تخیل کسانی است که

چیزهایی را به فیلم نسبت می‌دهند که واقعاً وجود ندارد و یا آن که

من در ذهن نداشته‌ام. راستش را بخواهید، یکی از دلایل علاقه‌ام به

جنگ ستارگان آن است که این فیلم قدرت تخیل را تحریک می‌کند.

به همین خاطر، اسباب‌بازی‌ها و سروصدهایی که در مورد جنگ

ستارگان به پا می‌شود، نگرانم نمی‌کند. چون این فیلم به جوان‌ها

امکان می‌دهد تا از قدرت تخیل‌شان استفاده کنند و خارج از سینما

درباره آن فکر کنند.

مایروز: بیشتر مردم اثر شما را فیلمی به شدت مذهبی تلقی می‌کنند. نظر خودتان در این باره چیست؟

لوکاس: من جنگ ستارگان را فیلمی عمیقاً مذهبی نمی‌دانم.

به نظر من، فیلم همه موضوعاتی را که مذهب مطرح می‌کند، در بر

می‌گیرد و در ساختاری ملموس و امروزی به جوانان نشان می‌دهد

که رمز و راز بزرگ‌تری در جهان هستی وجود دارد. یادم می‌آید

وقتی ده‌سالم بود، از مادرم پرسیدم، «اگر فقط یک خدا وجود دارد،

پس این همه دین از کجا آمده‌است؟» از آن موقع تا به حال، این

پرسش ذهن مرا به خود مشغول کرده است. اکنون به این نتیجه

رسیده‌ام که همه مذاهب رنگ حقیقت دارند.

مایروز: آیا همه ادیان مثل هم هستند؟

لوکاس: به نظرم همین‌طور است. مذهب در اصل ظرفی برای

ایمان است. و ایمان به فرهنگ‌مان، دنیایمان و در سطح گسترده‌تر،

ایمان به ناشناخته - یعنی خدا که ماوراءالطبیعه و توصیف‌ناپذیر

هم لقب می‌گیرد - بخش بسیار مهمی از آن چیزی را تشکیل

می‌دهد که ثبات و تعادل ما را حفظ می‌کند.

مایروز: یکی از دلایل محبوبیت فیلم جنگ ستارگان، آن است

که در پایان دهه هفتاد، دیگر قالب‌های سنتی مذهب پاسخ‌گویی

عطش تجربه معنوی نبود.

لوکاس: برای آن که نوع خاصی از معنویت را در جوانان زنده

کنم، عنصر Force را در فیلم گنجاندم. در واقع به جای تبلیغ یک

نوع مذهب خاص، ایمان بیش‌تر به خداوند را مد نظر داشتیم. قصدم واداشتن جوانان به تفکر درباره ماهیت ناشناخته بود. دل مشغولی درباره رمز و رازهای زندگی به آن معنا نیست که بپرسم «آیا خدایی وجود دارد یا نه؟»

از نظر من، این بدترین چیزی است که ممکن است اتفاق بیفتد. به اعتقاد من یا باید به نتیجه‌ای درباره این موضوع رسیده باشید یا آن که به خودتان بگویید، «من در این باره جست‌وجو می‌کنم. این موضوع ذهن مرا به خود مشغول کرده و آن قدر به کنکاش ادامه خواهم داد تا به پاسخی برسم و اگر نتوانم جوابی پیدا کنم، این جست‌جو تا آخر عمرم ادامه خواهد داشت.» به عقیده من، وجود یک نظام اعتقادی و ایمان داشتن به چیزی، جزء ضروریات است.

### ● مذهب در اصل ظرفی برای ایمان است. و

ایمان به فرهنگ‌مان، دنیایمان و در سطح گسترده‌تر، ایمان به ناشناخته - یعنی خدا که ماوراءالطبیعه و توصیف‌ناپذیر هم لقب می‌گیرد - بخش بسیار مهمی از آن چیزی را تشکیل می‌دهد که ثبات و تعادل ما را حفظ می‌کند.

ستارگان قرار دادید چون می‌خواستید ما را وادار کنید که به آن فکر کنیم. از نظر بعضی‌ها، مفهوم Force، به عنوان منبع لایزال نیرویی که منشأ هستی است، ریشه در تصور شرقی، به ویژه بودیسم، از خدا دارد. آیا از این موضوع آگاه بودید؟

لوکاس: تصور می‌کنم این مفهوم، بیش‌تر در بودیسم جلوه دارد. اما این نوع تفکر پیش از آن هم وجود داشته است. زمان نوشتن اولین جنگ ستارگان باید طرحی برای یک کیهان‌شناسی کلی می‌ریختم. آدم‌ها به چه چیز اعتقاد دارند؟ باید چیزی می‌ساختم که به موضوع ربط داشته باشد؛ چیزی به تقلید از آن نوع نظام اعتقادی که از هزاران سال قبل وجود داشته و بیش‌تر مردم کره زمین هر یک به طریقی با آن ارتباط داشته باشند. قصدم آن نبود که مذهب جدیدی اختراع کنم. بلکه می‌خواستم همه مذاهب را به

### ● برای آن که نوع خاصی از معنویت را در

جوانان زنده کنم. عنصر Force را در فیلم گنجاندم. در واقع به جای تبلیغ یک نوع مذهب خاص، ایمان بیش‌تر به خداوند را مد نظر داشتم. قصدم واداشتن جوانان به تفکر درباره ماهیت ناشناخته بود.

شکل متفاوتی نشان دهم. می‌خواستم همه آن‌ها را تفسیر کنم مایرز: آیا اسطوره جدیدی خلق کرده‌اید؟

لوکاس: اسطوره‌ای قدیمی را به شکل جدیدی روایت می‌کنم. هر اجتماعی این اسطوره‌ها را به شیوه متفاوتی که با محیط زندگی‌اش سازگار است، بازگو می‌کند. مضمون یکی است، فقط رنگ و بوی محلی به خود می‌گیرد. منم با پروازاندن این مضمون، رنگ جهانی به آن می‌بخشتم. به گمانم، در پایان این هزاره، به جای آن که اسطوره‌ام را محدود به مکان خاصی کنم، آن را به همه جهان تعمیم می‌دهم.

مایرز: به نظر شما، مردم دنیا چه درس‌هایی از جنگ ستارگان می‌گیرند؟

لوکاس: جنگ ستارگان دارای مضامین متعددی است. آن تنها یک داستان کوچک ساده نیست. یکی از این مضامین، رابطه ما با ماشین‌ها است که ترسناک اما بی‌خطر هستند. مضمون دیگر، درس دوستی و همزیستی و تعهدات شما نسبت به دوستان و سایر اطرافیان است. دنیای ما، دنیایی است که شیطان آن را تسخیر کرده، اما شما هنوز هم حاکم بر سرنوشت‌تان هستید، راه‌های زیادی برایتان وجود دارد و می‌توانید تقدیرتان را رقم بزنید.

مایرز: من روان‌کاو نیستم، فقط یک روزنامه‌نگارم، اما به گمانم داستان لوک اسکای واکر و پدرش نوعی شرح حال گونه

مایرز: آیا خود شما درباره این موضوع به نتیجه‌ای رسیده‌اید یا آن که هنوز هم در حال جست‌وجو هستید؟

لوکاس: من به وجود خداوند اعتقاد راسخ دارم. اما نمی‌دانم چقدر او را می‌شناسیم. تنها چیزی که از زندگی و بشر می‌دانم آن است که همیشه سعی کرده‌ایم در ذهن خود قرینه‌ای برای ناشناخته ترسیم کنیم. حتی انسان غارنشین هم فکر می‌کرد ناشناخته را شناخته است.

می‌شود این طور گفت که بشر غارنشین آن را در مقیاس یک درک کرده بود. اکنون ما در مقیاس پنج آن را درک می‌کنیم. چیزی که بیش‌تر مردم نمی‌دانند آن است که درجات این مقیاس تا یک میلیون پیش می‌رود.

مایرز: تعلیمات انجیل، پایه و اساس اصول اخلاقی در فرهنگ ما بوده است. داستان‌های انجیل هم مثل داستان‌های شما درباره سقوط، سرگردانی، نجات و بازگشت است. اما انجیل دیگر آن جایگاه اصلی را در فرهنگ کنونی ما ندارد. امروزه سینما در حال تبدیل شدن به منبع الهام جوانان است.

لوکاس: امیدوارم کار به آن جا نکشد چون از نظر من مذهب جایگاه روشنی دارد. از این که ببینیم در یک دنیای سکولار، تفریح نوعی تجربه مذهبی قلمداد می‌شود، بیزارم.

مایرز: گفتید که نیروی ناشناخته Force را در فیلم جنگ

باشد، چیزی از جرج لوکاس در آن وجود دارد.

**لوکاس:** بدون تردید. شما چیزی را می‌نویسید که از احساس‌تان ناشی می‌شود. در فیلم‌های جنگ ستارگان، مضمون نجات یافتن دو وجه روشن دارد، در نهایت، این فرزندان هارت ویدر و به عبارتی پدر بودن او است که وی را نجات می‌دهند، ویدر به ویژه به خاطر پدر بودنش است که نجات پیدا می‌کند. چون این دلیل زندگی است؛ تولید مثل و پرورش فرزند، و آن باید ظاهر کننده بهترین خصایص شما باشد.

**مایروز:** به این ترتیب، در عین حال که جنگ ستارگان، فیلمی درباره مبارزات حماسی در کائنات و کهکشان‌ها است، ولی هسته مرکزی را در واقع یک خانواده تشکیل می‌دهد؟

**لوکاس:** البته وجود قهرمان را نباید فراموش کرد. غالب اسطوره‌ها تکیه بر یک قهرمان اصلی دارند و پایه و اساس آن‌ها را کنش‌ها و واکنش‌های این قهرمان در طی سیروسلوک خود تشکیل می‌دهد؛ این کنش‌ها و واکنش‌ها در تمامی اسطوره‌های کلاسیک، شکل گونه‌ای استحالته، همراه با تمامی مشقت‌ها، دشواری‌ها و کشف و شهودها را به خود می‌گیرد. شما گذشته خود را به دست فراموشی می‌سپارید و تنها و تنها دل به آینده و تمامی آن چه در طی سفر با آن رودرو می‌شوید، می‌دهید.

**مایروز:** آیا می‌شود گفت که جنگ ستارگان در واقع، سیروسلوک معنوی خود شما است؟

**لوکاس:** باید بگویم بخشی از آن چه که هنگام نوشتن انجام می‌دهم، تفکر درباره بسیاری از این موضوعات است. تا آن جا که یادم می‌آید همیشه کارم همین بوده. مسلماً برخی از نتایجی را که به آن رسیده‌ام در فیلم‌هایم مورد استفاده قرار می‌دهم.

**مایروز:** جانان‌تان یونگ روان‌کاوی می‌گوید که چه بگوییم؛ «من به ندای درونم توجه می‌کنم»، یا آن که طبق سنت مسیحی بگوییم، «من به روح‌القدس ایمان دارم» تقریباً این حقیقت را می‌رساند که ما در کائنات تنها نیستیم. آیا این همان چیزی است که بن‌کتویی به لوک اسکای واکر می‌گوید، «به احساس اعتماد کن»؟

**لوکاس:** بزرگ‌ترین راز جهان Force است. و راه رسیدن به آن باور داشتن احساس است.

**مایروز:** یکی از پژوهشگران جنگ ستارگان را «عرفان عوامانه» می‌نامد. شما متهم هستید که مذهب راستین را به ابتدال کشیده‌اید و مذهب بی‌ریشه‌ای را اشاعه می‌دهید.

**لوکاس:** به خاطر همین در «خدا» دانستن Force تردید دارم. فلسفه طراحی «Force»، واداشتن جوانان به تفکر درباره راز است. منظور آن نیست که بگوییم «این هم جواب شما». بلکه مقصود دعوت به تفکر درباره این موضوع است، «آیا خدایی وجود دارد؟ خدا شبیه چیست؟

چطور حرف می‌زند؟ چطور احساس می‌کند؟ ما به چه شکل با خدا ارتباط برقرار می‌کنیم؟»

وادر کردن جوانان به تفکرانی از این دست، درست همان کاری است که سعی می‌کنم در فیلم‌هایم انجام دهم. در این فیلم نمی‌خواهم تجلی صوری درک آن‌ها از خدای‌شان یا شکل‌گیری ایمانشان، را نشان دهم.

**مایروز:** و داستان‌ها شیوه پرسیدن سولاتی از این دست است؟ **لوکاس:** بعد از نمایش فیلم، جنگ ستارگان تقریباً برای همه مذاهب نشانه‌ای از مذهب‌شان قلمداد شد. آن‌ها می‌توانستند فیلم را به داستان‌های انجیل، قرآن و تورات نسبت دهند.

**مایروز:** به نظر برخی از منتقدین وجود لایه عمیق‌تری از معنا در آن چه که آن‌ها مهملات کودکان می‌نامند، مسخره است. من این طرف قضیه را می‌گیرم که رویاها از مهملات کودکان ساخته شده‌اند.

**لوکاس:** همین طور است. نوشتن برای بچه‌ها سخت‌تر از نوشتن برای بزرگ‌ترها است. یک طرف قضیه این است که بچه‌ها بسیار پذیرنده هستند، محدودیتی ندارند، و از قید و بند تعصب و جزم اندیشی آزادند. اما از طرف دیگر، اگر چیزی برای‌شان بی‌معنا جلوه کند بیش‌تر از همه از آن ایراد می‌گیرند.

**مایروز:** آیا هنگام نوشتن، مخاطباتان را می‌بینید و آیا آن مخاطبان پسر بچه‌های ۱۳ ساله هستند؟

**لوکاس:** من بیش‌تر، این فیلم‌ها را برای خودم می‌سازم تا دیگران. این خوشبختی را داشته‌ام که افراد زیادی با من در مورد چیزهایی که به آن‌ها معتقدم و از آن‌ها لذت می‌برم و سرگرم می‌کنند اشتراک نظر داشته‌اند. بعضی وقت‌ها هم این طور نبوده. فیلم‌هایی ساخته‌ام که کسی آن‌ها را دوست نداشته است. بنابراین همیشه هم این مسئله صادق نیست. اما واقعاً برای تماشاگران خاصی فیلم نمی‌سازم. امیدوارم پسر یا دختر دوازده ساله‌ای از فیلمی که می‌سازم لذت ببرد. اما خودم را محدود نمی‌کنم. به گمانم فیلم‌هایم آن قدر پذیرفتنی باشند که هر کس بتواند از آن‌ها لذت ببرد.

**مایروز:** مطمئناً بسیاری از بزرگسالان فیلم جنگ ستارگان را دیده‌اند. استنباط شما درست است. حتی اگر نمی‌خواستیم به این موضوع توجهی بکنیم، فهمیدم که باید آن را جدی بگیرم چون بچه‌هایم فیلم را جدی می‌گرفتند. و حالا نوه‌هایم آن را جدی می‌گیرند.

**لوکاس:** خب، برای این که سعی می‌کنم فیلم را به شیوه خاص خودش، قابل قبول بسازم. من به موضوعات حساسی پرداخته‌ام که از ۳۰۰۰ سال پیش تا به حال وجود داشته‌اند، اگرچه دیگر متداول نیستند.



**مایروز:** به نظر شما علت از رواج افتادن آن‌ها چیست؟  
**لوکاس:** به خاطر پیچیده‌تر شدن جهانی که در آن زندگی می‌کنیم. به گمان من بسیاری از آن اصول اخلاقی آن چنان کمرنگ شده‌اند که می‌توان گفت دیگر وجود ندارند. اما بُعد احساسی و روان‌شناختی آن اصول هنوز در ذهن بسیاری از مردم زنده است.

**مایروز:** منظور شما از جنبه «احساسی» قضیه چیست؟  
**لوکاس:** مثلاً اهمیت دوستی و وفاداری. شاید بیش‌تر مردم بگویند، «چه بیمزه». اما قضیه دوستی و وفاداری در زندگی ما از اهمیت بسیار بسیار زیادی برخوردار است. و یک نفر باید پیدا شود و به جوان‌ها بگوید که این‌ها ارزش‌های حیاتی زندگی ما هستند. جوانان هنوز در حال یادگیری هستند. هنوز در حال آشنا شدن با عقاید و اندیشه‌ها و استفاده از آن‌ها برای شکل دادن به شیوه زندگی‌شان هستند.

**مایروز:** فیلم چگونه ما را تحت تاثیر قرار می‌دهد؟  
**لوکاس:** فیلم همه وجوه سایر شکل‌های هنری مثل نقاشی، موسیقی، ادبیات، تئاتر را می‌گیرد و آن‌ها در یک قالب واحد هنری قرار می‌دهد. فیلم ترکیبی از همه این‌ها است و از همه جهت خوب از کار درآمده است. به همین دلیل، فیلم تجربه رویاگونه بسیار جذابی است. شما در اتاق تاریکی می‌نشینید و این جهان دیگر به شکلی بسیار واقعی به شما هجوم می‌آورد.

**مایروز:** وندی دانیگر، که در دانشگاه شیکاگو محقق اسطوره شناس است، می‌گوید اسطوره‌ها به این دلیل مهم هستند چون یادمان می‌اندازند که زندگی ما در عین واقعی بودن، غیر واقعی است. ما جسمی داریم که می‌توانیم لمسش کنیم اما در درون خود نیز مالک دنیای جادویی ذهن هستیم.

**لوکاس:** اسطوره‌ها این افسانه‌های قدیمی را به شکل بی‌خطری برای ما حکایت می‌کنند. شما در سرزمین جادویی اسطوره‌ها در امنیت کامل به سر می‌برید. اما اسطوره‌ها به حقایقی می‌پردازند که باید بازگو شوند. گاهی حقایق به حدی دردناک هستند که تنها راه تفهیم آن‌ها داستان‌سرایی است.

**مایروز:** آیا جنگ ستارگان داستان دگرگونی و استحاله است؟  
**لوکاس:** فیلم درباره چگونگی تبدیل شدن آناکین اسکای واکر به اهریمن و سپس نجات وی به دست پسرش است. اما فیلم درباره سیروسلوک پسرش دریافتن و درک آن ندا هم هست.

در سه‌گانه‌های اصلی جنگ ستارگان، شهودی عمل کردن لوک او را تا پایان کار پیش می‌برد. و فقط در صحنه آخر، وقتی شمشیرش را به زمین می‌اندازد و می‌گوید، «من نمی‌جنگم»، تصمیم حساب شده و منطقی‌تری می‌گیرد. او با به خطر انداختن زندگی‌اش این کار را می‌کند زیرا امپراتور در پی کشتن او است. این تنها راهی است که می‌تواند پدرش را نجات دهد. البته این به روشنی فیلم‌های قبلی نیست اما با تماشای سه‌گانه بعدی متوجه می‌شوید که موضوع اصلی حالا این است که چطور می‌توانیم دارت ویدر را برگردانیم. چطور می‌توانیم آن پسر کوچک فیلم اول، همان آدم خوبی که عشق می‌ورزید و با سخاوت و مهربان بود را برگردانیم؟ همان کسی که قلب مهربانی داشت.

**مایروز:** آیا این به مفهوم جهش ایمانی کرکه‌گارد نیست؟  
**لوکاس:** بله. بدون تردید. شما متوجه خواهید شد که لوک طی فیلم از آن بهره زیادی می‌برد. او تنها به منطق محض و یا کامپیوترها تکیه نمی‌کند بلکه متکی به ایمان است. این معنای جمله «از Force استفاده کن» است، یک جهش ایمانی. رازها و نیروهای بزرگ‌تر از ما وجود دارند و برای گشودن این رازها باید به احساس‌تان اعتماد کنید.

**مایروز:** وقتی دارت ویدر در حال اغوای لوک برای ملحق شدن به امپراتوری است، همه آن چه را که در توان امپراتوری است، به او عرضه می‌کند، من به داستانی اشاره می‌کنم که ابلیس مسیح را به کوه برد و پادشاهی جهان را به او عرضه کرد، اگر او از رسالت‌اش رو برمی‌گرداند چه اتفاقی می‌افتاد. آیا شما همین را در ذهن داشتید؟

**لوکاس:** بله. این داستان هم دوباره بازگو شده است. بودا هم به همین شکل وسوسه شد. این سراسر اسطوره است. خدایان همیشه در حال اغوا کردن هستند. اغوای هر کس و هر چیز. بنابراین، وسوسه یکی از آن چیزهایی است که باید بر علیه آن بجنگیم. وسوسه همان حرکت به سوی نیمه تاریک است. یکی از مضامین سه‌گانه‌ها آن است که اربابان Sith، که هزاران سال پیش ظهور کردند، نیمه تاریک را برگزیدند. آن‌ها حریص و خود محور و همه طالب فتح و غلبه بودند، همین باعث شد تا به جان هم بیفتند سرانجام فقط یک نفر باقی ماند و آن یک نفر، شاگردی برای خود برگزید. و طی هزاران سال، استادی به شاگرد خود تعلیم می‌دهد و سپس می‌میرد؛ پس از آن، شاگرد به مرحله استاد می‌رسد و شاگرد دیگری می‌گیرد. و به همین ترتیب. نکته این جاست که آن‌ها هرگز بیش از دو نفر نمی‌شوند، زیرا در غیر این صورت ممکن بود که بخواهند از شر رهبر خلاص شوند و این درست همان کاری است که ویدر سعی داشت انجام دهد و همین طور امپراتور. امپراتور می‌خواست از شر ویدر خلاص شود، و ویدر سعی می‌کرد از دست امپراتور رها شود و این درست نقطه مقابل همان رابطه مسالمت جویانه است. شما با این کار تبدیل به غده سرطانی می‌شوید و میزبانان را می‌کشید و همراه با آن همه چیز می‌میرد.  
**مایروز:** امروزه خیلی از جوانان درباره دنیایی خالی از قهرمان حرف می‌زنند. دنیایی که در آن دیگر نمی‌توان اعمال قهرمانانه انجام داد.

**لوکاس:** قهرمانان در هر اندازه‌ای وجود دارند. لازم نیست یک قهرمان غول‌آسا باشید. تنها چیزی که اهمیت دارد درک این نکته است که در برابر کارهایتان احساس مسئولیت کنید، متش نیکو داشته باشید و برای دیگران اهمیت قابل شویید؛ این‌ها اعمال قهرمانانه است. هر کس در هر روز از زندگی خود با مسئله قهرمان بودن یا نبودن روبه‌رو است، لازم نیست با شمشیرهای لیزری در نبردهای عظیم شرکت کنید و سه فضایی غول‌پیکو را منهدم سازید تا قهرمان به حساب بیایید.

منبع، مجله تایم ۲۶ آوریل ۱۹۹۹  
مترجم: سودابه نبی